

## تبعیت دادگاه کیفری از نتیجه رأی ناشی از قرار اناطه

عزیز نوکنده\*

### مشخصات رأی

شماره دادنامه: ۹۶۰۹۹۷۲۱۹۰۹۰۰۶۱۶

کلاس: ۸۷۰۹۹۸۲۱۴۷۴۰۰۹۸۶

تاریخ رسیدگی: ۱۳۹۶/۵/۱۶

موضوع اتهام: انتقال مال غیر

مرجع رسیدگی: شعبه ۱۰۳۴ دادگاه کیفری ۲ تهران

### وقایع پرونده

آقای خ. شکایتی تحت عنوان «ارتکاب جرم انتقال مال غیر» علیه ع.، ا.، ا. و ل. در دادسرای عمومی ناحیه ۳ تهران مطرح کرده است؛ شکوائیه به شعبه ۵ دادیاری ارجاع گردید. یکی از متهمین به نام ع. در دادیاری حضور یافته با این اظهار که با خ. معامله نکرده است. موضوع به کارشناس رسمی دادگستری ارجاع می‌گردد. کارشناس، اصالت مبیعه‌نامه و امضای مندرج در آن را تأیید می‌کند. متهم با تغییر دفاع اعلام داشته، معامله مذکور فسخ شده ولی دلیل و مدرک متقن که دال بر فسخ باشد ارائه نکرده است. دادیار بدون اینکه از متهمین دیگر (ا.، ا.، ل.) تحقیق کرده باشد در تاریخ ۱۳۸۶/۱۱/۲۹ قرار منع تعقیب صادر می‌نماید. چندی بعد، نسبت به قرار صادره اعتراض شده، پرونده به شعبه ۱۰۳۴ دادگاه عمومی جزایی ارجاع می‌گردد. شعبه مرجوع‌الیه در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۹ در مقام رسیدگی به اعتراض، رأی به نقض قرار منع تعقیب می‌دهد با این استدلال که

«اولاً از خانم ل. و آقایان: ا. و ا. در مورد اختلاف، تحقیق صورت نگرفته و علت انتقال به غیر توسط نامبردگان بررسی نشده است (با توجه به اینکه نامبردگان نیز متهم پرونده بوده‌اند) ضمن اینکه به نظر دادگاه موضوع می‌تواند (با توجه به توضیحات فوق) منطبق با ماده ۱۳ قانون دادرسی کیفری باشد. در صورت اعتقاد به آن، دادیاری می‌تواند درخصوص اثبات مالکیت توسط شاکی مبادرت به صدور قرار اناطه نماید، لذا مستنداً به بند ۱ شق ن ماده ۳ و تبصره ۱ ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحیه بعدی آن قرار صادره نقض می‌گردد. رأی صادره قطعی است.»

متعاقباً دادیار شعبه ۵ بدون اجرای دستورات دادگاه مبنی بر تحقیق و بازجویی از متهمین، فوراً قرار اناطه را صادر کرده است. آقای خ. در اجرای قرار اناطه دادخواستی به خواسته احراز وقوع بیع و الزام خواندگان به تنظیم سند رسمی انتقال و تسلیم مبیع و صدور حکم بر ابطال سند رسمی شماره ۴۹۲۳۸ مورخ ۱۳۸۰/۷/۲۵ دفترخانه ۲۶۳ تهران، تقدیم دادگاه عمومی حقوقی کرده، سپس پرونده به شعبه ۳۷ دادگاه عمومی، ارجاع شده و تحت کلاسه ۸۹۰۹۹۸۲۱۶۰۲۰۰۲۷۵ تشکیل گردید. در پی آن، متهمین موصوف به‌عنوان خواندگان در دعوای تقابل، دادخواستی به خواسته تأیید و اعلام فسخ قرارداد مورخ ۱۳۷۶/۶/۸ تقدیم دادگاه کردند. شعبه مرجوع‌الیه با تشکیل چندین جلسه رسیدگی، استعلام از اداره ثبت مبنی بر مالکیت متهمین در آپارتمان متنازع‌فیه (کشف می‌کند متهمین مالک سه‌دانگ آن بوده و سه‌دانگ دیگر متعلق به خانواده ن. است)، استماع شهادت شهود و أخذ توضیح از طرفین معامله، در تاریخ ۱۳۹۰/۲/۱۱ مبادرت به صدور رأی می‌نماید: «با امعان نظر در مجموع محتویات و مستندات پرونده ابرازی از سوی خواهان از جمله کپی مصدق شده مبایعه‌نامه عادی مورخ ۱۳۷۶/۶/۸ و محتویات پرونده‌های کیفری ۹۸۹ و ۸۶/۹۷۶ به‌جهت اینکه وکیل خواندگان ردیف یک تا چهار (ع، ا، ل، ا.) با ارائه دادخواست تقابل به کلاسه ۵۹/۳۷/۸۸، با اذعان به مفاد مبایعه‌نامه عادی و استناد به شهادت شهود، مدعی فسخ شده و شهود تعرفه‌شده اطلاع عینی از فسخ معامله را نداشتند و دلیل دیگری

که وقوع فسخ را به اثبات برساند، ابراز نداشته، لذا دادگاه دعوی تقابل مطروحه را وارد ندانسته و حکم به بطلان آن صادر و اعلام می‌نماید. خواننده ردیف ۱۴ خانم ه. دفاع مؤثری ابراز نداشته با این وصف با احراز مبیعه‌نامه مورخ ۱۳۷۶/۶/۸ که مقدم به انتقال سند رسمی به نام خواننده ردیف ۱۴ (خانم ه.) می‌باشد. بنا به جهات مرقوم در فوق، دعوی خواهان را وارد تشخیص داده و مستنداً به مواد ۱۰ و ۲۱۹ و ۳۶۲ قانون مدنی و مواد ۱۹۸، ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی، حکم به ابطال سند رسمی یک دستگاه آپارتمان فوق‌الذکر و الزام خوانندگان ۱ تا ۳ به تنظیم سند رسمی و تحویل آپارتمان فوق‌الذکر و پرداخت مبلغ ۲/۱۱۹/۶۳۹ ریال به‌عنوان خسارت دادرسی در حق خواهان صادر و اعلام می‌نماید.

خوانندگان (متهمین موصوف) نسبت به دادنامه مزبور تجدیدنظرخواهی می‌کنند و پرونده به شعبه ۴۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ارجاع می‌گردد. دادگاه مرجوع‌الیه با استدلال متقن، رأی دادگاه بدوی را در مورخ ۱۳۹۰/۱۲/۱۰ طی دادنامه شماره ۹۰۰۹۹۷۰۲۲۴۶۰۵۰۹۳ تأیید و استوار می‌نماید. خوانندگان به‌منظور اطاله دادرسی با اقامه دعاوی واهی، مدت مدیدی مانع قطعیت رأی شده‌اند تا اینکه در تاریخ ۱۳۹۵/۴/۲۸ رأی دادگاه حقوقی به قطعیت رسیده است. پس از قطعیت احکام حقوقی وکلای آقای خ.، با پیوست کلیه دادنامه‌ها درخواست ادامه تعقیب کیفری نموده‌اند، اما دادیار پس از گذشت بیش از یک‌سال اعلام داشته «چون شعبه ۱۰۳۴ دادگاه عمومی جزایی تهران در مقام رسیدگی به اعتراض قرار منع تعقیب در تاریخ ۱۳۸۷/۹/۹ قرار اناطه صادر کرده» مجدداً پرونده را به شعبه مذکور ارسال می‌کند.

پرونده به شعبه ۱۰۳۴ کیفری دو، ارجاع و پس از تشکیل جلسه رسیدگی البته بدون حضور متهمین در تاریخ... طی دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۲۱۹۰۹۰۰۶۱۶ این‌گونه استدلال می‌نماید که «... با فرض پذیرش اظهارات وکلای شاکی و صحت موضوع آنچه مسلم است فی‌مابین شاکی و متهمان قرارداد مورخ ۱۳۷۶/۶/۸ تنظیم شده، فسخ آن موکول به پرداخت مبالغ چک‌ها به شماره ۹۳۰۸۴۶ مورخ ۱۳۸۰/۴/۲۵ و ۹۳۰۸۴۷ مورخ ۱۳۸۰/۶/۱۵ می‌گردد. تاریخ برگشت هر دو چک،

سال ۸۴ بوده است از سوی برادر شاکی آقای ر. نیز با استنباط از اظهارات وکلای شاکی در صفحات ۵۹ و ۵۸، ۵۳، ۵۲، ۴۵، ۴۴ پرونده به اعتقاد این دادگاه، بی‌سمت در قضیه نبوده است. حتی گواهی‌نامه‌های عدم پرداخت چک‌های فوق توسط آقای ر.، أخذ و ایشان به‌عنوان دارندگان چک‌های مذکور نیز بوده و گواهی‌نامه بانک مضبوط در صفحه ۶۳ مؤید این مطلب است. از سوی نظریه کارشناس رسمی نیز امضات برادر شاکی در زیر رسید عادی در صفحه ۱۶ پرونده و ظهر دو برگ مبیعه‌نامه مورخ ۷۶/۶/۸ تأیید کرده است و اینکه اصل چک‌ها موصوف در ید آقای خ. می‌باشد. علی‌ای‌حال، با توجه به مراتب فوق، محتویات پرونده صرف‌نظر از ادعاهای دیگر مبنی بر اینکه چک‌های به شماره ۷۵۰۹۶۷ مورخ ۸۰/۶/۲۷ و ۷۵۹۶۶۷ مورخ ۸۰/۶/۲۵ به جای دو فقره چک فوق‌الاشاره تحویل برادر شاکی شده و حتی پاس نیز شده است. صرف‌نظر از ماهیت حقوقی دعوی و آراء حقوقی صادره در مجموع به اعتقاد دادگاه، متهمان به تصور اینکه مبیعه‌نامه مورخ ۱۳۷۶/۶/۸ فسخ شده نسبت به فروش مبیع موضوع قرارداد مذکور اقدام کرده‌اند، بنابراین سوءنیتی نداشته‌اند... قرار منع تعقیب عیناً تأیید می‌گردد».

## نقد و بررسی

دادنامه صادره بنا به دلایل متعدد، مغایر با موازین قانونی اعم از ماهوی و دادرسی است لذا ایرادات آن را از دو جنبه ذیل مورد بررسی قرار می‌دهیم:

### ۱. نکات شکلی دادنامه

۱.۱. هرگاه متهم در اثناء تحقیق، ادعای امری نماید که اثبات یا عدم اثبات آن در احراز مجرمیت وی مؤثر باشد، مرجع تحقیق به‌منظور حفظ حقوق دفاعی اصحاب دعوا در اجرای ماده ۲۱ قانون دادرسی کیفری، قرار اناطه صادر می‌کند. به‌طوری‌که در ماده مرقوم تصریح دارد: «هرگاه احراز مجرمیت متهم منوط به اثبات مسائلی باشد که رسیدگی آنها در صلاحیت مرجع کیفری نیست و در صلاحیت دادگاه حقوقی است مرجع کیفری، رسیدگی را متوقف می‌کند».

در پرونده مطروحه، متهمین با دلایل واهی ادعا کردند، معامله فی مابین موکل با آنها فسخ شده؛ لذا جرم انتقال مال غیر وقوع نیافته است. با اینکه ادعای مزبور فاقد ادله اثباتی و صرفاً به منظور اطالۀ دادرسی بیان گشته، اما دادیار قرار اناطه صادر نموده است. پس از بررسی‌های مفصل به مدت هفت سال دادگاه حقوقی به عنوان مرجع ذی صلاح، ادعای متهمین را مردود اعلام داشته [و] با احراز وقوع بیع، حکم بر الزام متهمین به تنظیم سند و تسلیم مبیع و ابطال سند رسمی صادر کرده است. با توجه به ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری، مرجع کیفری مکلف است در این خصوص از آراء دادگاه حقوقی تبعیت کند؛ بنابراین، رأی دادگاه کیفری دو، بدون توجه به آراء صادرشده دادگاه حقوقی، برخلاف موازین دادرسی می باشد. اساساً دادگاه یادشده، خود را ملزم به رعایت این بدیهیات قضایی ننموده است. هدف از صدور قرار اناطه، اثبات یا عدم اثبات مورد ادعاست که در سرنوشت قضایی متهم مؤثر خواهد بود. بدون احراز حقانیت هریک از اصحاب دعوی و احراز صحت و سقم آن، صدور حکم در پرونده کیفری امکان پذیر نیست.

۲۰۱. با التفات به رأی ۹۹۲ مورخ ۱۳۸۷/۹/۱۳ شعبه ۱۰۳۴ دادگاه عمومی جزایی در مقام رسیدگی به اعتراض قرار منع تعقیب، اعلام داشته: «ضمن اینکه به نظر دادگاه، موضوع می تواند منطبق با ماده ۱۳ قانون دادرسی کیفری در صورت اعتقاد [به] آن، دادیاری می تواند در خصوص اثبات مالکیت توسط شاکی مبادرت به صدور قرار اناطه نماید؛ لذا مستنداً به بند ۱ شق ن ماده ۳ و تبصره ۱ ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب و اصلاحیه بعدی قرار صادره نقض می گردد». از عبارت «... می تواند در خصوص اثبات مالکیت توسط شاکی مبادرت به صدور قرار اناطه نماید»، چنین مستفاد می گردد که این قسمت از رأی دادگاه برای دادیار جنبه تخییری داشته، ولی با این حال قرار اناطه صادر کرده است. دادگاه حقوقی پس از بررسی های مفصل به عنوان مرجع ذی صلاح، ادعای متهمین را مردود اعلام داشته با احراز وقوع بیع، حکم بر الزام متهمین به تنظیم سند و تسلیم مبیع و ابطال سند رسمی صادر نموده است. در این وضعیت دادیار مکلف بوده پس از ملاحظه احکام دادگاه حقوقی، مجدداً تحقیقات پرونده را پیگیری نماید؛ بنابراین،

ارسال پرونده به شعبه ۱۰۳۴ دادگاه کیفری دو برخلاف موازین دادرسی بوده، دادگاه مذکور حق رسیدگی به پرونده را نداشته و به تبع آن، رأی از جنبه مقررات دادرسی ناصحیح است.

۳.۱. با توجه به نتیجه رأی شماره ۹۹۲ مورخ ۱۳۸۷/۹/۱۳ صادره از شعبه ۱۰۳۴ دادگاه عمومی جزایی تهران که تصریح شده به اینکه «... لذا مستنداً به بند ۱ شق ن ماده ۳ و تبصره ۱ ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب و اصلاحیه بعدی قرار صادره نقض می‌گردد. رأی صادره قطعی است»، ارسال مجدد پرونده مطروحه از سوی دادیار پس از ملاحظه آراء محکومیت متهمین از دادگاه حقوقی، بدون تحقیق و بازجویی از متهمین جهت تعیین تکلیف و ادامه تعقیب کیفری به دادگاه کیفری، برخلاف موازین قانونی و اصول مسلم دادرسی و فاقد مجوز قانونی بوده، شعبه ۱۰۳۴ دادگاه کیفری دو تهران با توجه به قطعیت رأی، بدون وجود کیفرخواست حق رسیدگی به این پرونده را نداشته است.

۴.۱. متأسفانه در این پرونده از ابتدای طرح شکایت تا صدور حکم، مقررات آیین دادرسی که از مقررات آمره و تکلیفی است، درمورد متهمین اعمال و اجرا نشده است. من جمله متهمین به نام خانم ل. و آقایان: ا. و ا. در هیچ یک از مراحل دادرسی و تحقیقات و حتی دادگاه احضار نشده‌اند تا تحقیق و بازجویی از آنان انجام بگیرد. دادگاه بدون أخذ بازجویی و بررسی عملکرد آنها از جمله آقای ع. چگونه استنباط نموده که این متهمین سوءنیتی نداشته‌اند؟ افزون بر آن، کلیه پاسخ بازجویی‌ها در این پرونده به خط آقای ا. - وکیل آنها - است در صورتی که در بنا به تصریح قانون دادرسی کیفری، متهم باید خود شخصاً بنویسد. آیا این شیوه تحقیقات مطابق مقررات آیین دادرسی است؟ قدر مسلم پاسخ منفی می‌باشد؛ اینکه عملکرد دادرسی و متعاقباً دادگاه کیفری با هیچ یک از مقررات دادرسی کیفری انطباق ندارد موجب شگفتی است.

## ۲. نکات ماهوی دادنامه

۱.۲. آقای خ. شش دانگ آپارتمان را در تاریخ ۱۳۷۶/۶/۸ از آقایان: ع.، ا.، ا. و خانم ل. خریداری کرده است. آقای ع. رقبه موصوف را در تاریخ ۱۳۷۸/۷/۱۲ به

خانم ه. می‌فروشند. با توجه به ماده ۳۶۲ قانون مدنی به مجرد وقوع بیع مشتری مالک مبیع و بایع مالک ثمن می‌شود. در این پرونده با عنایت به اینکه متهمین در تاریخ ۱۳۷۶/۶/۸ رقبه موصوف را به آقای خ. فروخته‌اند. از نظر قانونی در تاریخ ۱۳۷۸/۷/۱۲ مالکیتی در آپارتمان مذکور نداشته‌اند که به خانم ه. به مبلغ شصت و یک میلیون و دویست هزار تومان بفروشند. بزه انتقال مال غیر در این تاریخ به وقوع پیوسته و وقوع آن، محرز و مسلم است. طبق قانون انتقال مال غیر (مصوب ۱۳۰۸) متهمین قابل تعقیب بوده‌اند. استدلال دادگاه کیفری مبنی بر اینکه متهمین در سال ۸۰ چک‌هایی بابت فسخ معامله به برادر وی (آقای ر.) داده‌اند، برخلاف موازین قانونی و مستندات پرونده است؛ لذا استدلال دادگاه کیفری قابل نقض می‌باشد.

۲.۲. متهمین به کرات در دادگاه حقوقی ادعا کرده‌اند در سال ۱۳۸۰ مورد معامله را با برادر خ. (آقای ر.) فسخ نموده‌اند. این ادعاها با تشکیل جلسات متعدد دادرسی، مورد رسیدگی و ارزیابی قرار گرفته، دادگاه حقوقی با دلایل و براهین متقن ادعای وکیل خواندگان (متهمین این پرونده) را مردود دانسته است. حال سؤال اینجاست که: دادگاه کیفری، عدم سوءنیت متهمین را بی‌هیچ احضار و أخذ توضیحی چگونه احراز می‌نماید؟! جای شگفتی است که این دادگاه، پس از هفت سال سرگردانی در محاکم حقوقی دادگاه کیفری، بدون بررسی و تطبیق تاریخ مبیعه‌نامه تنظیمی با خانم ه. (خریدار دوم) با تاریخ چک‌های مستند رأی معترض‌عنه این ادعای وکیل متهمین را پذیرفته است!

با توجه به اینکه دادگاه حقوقی صلاحیت ذاتی رسیدگی نسبت به موضوع را داشته، قطعاً دادگاه کیفری می‌بایست از نظر دادگاه حقوقی تبعیت می‌کرد، والا صدور قرار اناطه از نظر قضایی چه ارزش و اعتباری دارد؟ اساساً این سؤال مطرح می‌شود که قصد قضات از صدور قرار اناطه چه بوده؟ صرفاً بطوء دادرسی؟ بنابراین اگر قرار است پس از رسیدگی دادگاه حقوقی، قاضی کیفری به تأیید قرار منع تعقیب رأی بدهد، بهتر نبود به منظور نیل به خواسته متهمین از ابتدا شکایت خ. را رد می‌کرد؟

۳.۲. مطابق ماده ۲۴۸ قانون مدنی، وقوع فسخ به هر لفظ یا فعلی، منوط و دالّ بر بهم زدن معامله است. در پرونده مطروحه با فقد دلیل یا مدرکی که مؤید فسخ معامله باشد مواجهیم، برای همین فسخ مورد ادعا فارغ از کاشفیت خارجی است. ادعای متهمین متکی به ادله اثباتی نبوده و محکمه حقوق نیز پس از بررسی مفصل، ادعای فسخ را رد نموده است. (نتیجتاً تبعات این ادعا من جمله دریافت و وصول چک توسط ثالث نیز تأثیری در حکم کیفری ندارد)؛ بنابراین، ادعای متهمین هیچ وجدان بیداری را قانع نمی‌کند. رأی دادگاه کیفری مدلل نیست، لذا از این حیث قابل نقض است.

۴.۲. سوءنیت طبق نظر حقوق دانان کیفری عبارت است: «نقض آگاهانه از اوامر و نواهی قانون»؛ آقای ع. (یکی از متهمین) علی‌رغم فعالیت سالیان دراز در امر ساختمان‌سازی، آیا حین فروختن مال به دیگری، از عدم حق فروش مجدد آن ناآگاه بوده است؟ هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که معامله‌ای به صرف یک نامبر و تلفن، آن هم پس از چهار سال فسخ گردد. جای بسی تعجب و تحیر است که شخصی با داشتن سوابق معاملاتی در امر ساختمان‌سازی، تنها با یک تماس تلفنی و ارسال نامبر جهت فسخ معامله به فردی که هیچ سمتی در میابعه‌نامه نداشته، مبالغ هنگفتی پرداخته است. مضافاً اینکه اصالت نامبر ادعایی، قابل اثبات توسط مدعی نیست.

افزون بر اینکه آقای ع. خط وکالت‌نامه عادی فروش را به کارشناس رسمی ارائه داده و کارشناس نیز جعلی بودن آن را صریحاً اعلام داشته است. آیا این امر به معنای سوءنیت شخص مزبور نیست؟ و آیا به اعمال و رفتار خود آگاه نیست؟ به‌علاوه، طبق استعلام از اداره ثبت کشف می‌شود برخلاف میابعه‌نامه تنظیمی با آقای خ، متهمین فقط مالک سه‌دانگ از آپارتمان بوده‌اند، حال آنکه با قصد و سوءنیت، شش‌دانگ آن را به خ. فروخته‌اند. دادگاه کیفری صرفاً به ادعاهای متهمین در صفحات قبل از صفحه ۷۰ این پرونده استناد می‌کند. با توجه به اینکه قاضی رسیدگی‌کننده به اعتراض به قرار منع تعقیب آقای ش. بوده، چگونه ممکن است که متهمین در حین ارتکاب آن، سوءنیت داشته، ولی هم‌اکنون با وجود آراء



متقن حقوقی از سوءنیت مبرا شده‌اند؟ این رأی با هیچ اصول و موازین حقوقی سازگاری ندارد.

۵.۲. دادگاه وجود دو فقره چک مربوط به سال ۱۳۸۰ به نام ر. را دلیل بر فسخ معامله اعلام می‌دارد. در صورتی که این ادعاها در دادگاه حقوقی، رسیدگی و مردود، اعلام و از اعتبار امر مختومه برخوردار گردیده، ولیکن برای ایضاح مطلب قابل ذکر است. طبق اظهارات مندرج در صورت‌جلسات محاکماتی آقای ع. و لویح و دادخواست‌های وکیل خانواده وی، آقای ر. با ع. دوست بوده و روابط مالی گسترده‌ای نیز داشته‌اند؛ لذا به ضرس قاطع می‌توان گفت چک‌های استنادی در خصوص سایر روابط مالی و معاملاتی طرفین بوده و هیچ ارتباطی با مبیعه‌نامه مورخ ۱۳۷۶/۶/۸ نداشته است و گرنه می‌بایست مشابه اطلاعات مندرج در ظهر مبیعه‌نامه موجود در ید خواندگان، در ظهر نسخه دوم مبیعه‌نامه موجود در نزد خ. نیز مشاهده می‌گردید. به‌صرف قید چک‌ها در ظهر مبیعه‌نامه موجود در ید ع. دلیل بر فسخ مبیعه‌نامه نمی‌باشد و استناد دادگاه کیفری به این چک‌ها که مورد رسیدگی در دادگاه حقوقی است، برخلاف موازین قضایی است.

۶.۲. چک‌های شماره ۷۵۰۹۶۷ مورخ ۸۰/۶/۲۷ و ۷۵۹۹۶۷ مورخ ۸۰/۶/۲۵ مطروحه در دادنامه، اساساً در هیچ‌یک از مراحل دادرسی مورد تأیید و حکم واقع نگردیده است و هیچ ارتباطی به موکل ندارد. چگونه است که قاضی به چک‌هایی که معلوم نیست توسط چه کسی دریافت شده و از طرفی مورد تأیید موکل نمی‌باشد، به‌عنوان ادله محکمه‌پسند استناد می‌نماید، اما به دادنامه‌هایی که با آن همه دقت نظر قضایی و صرف وقت (هفت سال) توسط محاکم بدوی و تجدیدنظر صادر شده، بی‌توجه است؟ آیا این اقدام موجب بی‌اعتباری آراء محاکم و نیز منجر به تشویق بزه‌کاران حرفه‌ای نخواهد بود؟

۷.۲. در قسمت دیگری از دادنامه معترض‌عنه چنین استدلال شده است: «علی‌ای حال با توجه به مراتب فوق و محتویات پرونده، صرف‌نظر از ادعاهای دیگر مبنی بر چک‌های شماره‌های ۷۵۰۹۶۷ مورخ ۸۰/۶/۲۷ و ۷۵۹۹۶۷ مورخ ۸۰/۶/۲۵ به جای دو فقره چک فوق‌الاشاره، تحویل برادر شاکی شده و حتی پاس شده است

و صرف‌نظر از ماهیت حقوقی دعوی و آراء حقوقی صادره، در مجموع به اعتقاد دادگاه، متهمان به تصور اینکه مبیعه‌نامه مورخ ۷۶/۶/۸ فسخ شده، نسبت به فروش مبيع موضوع قرارداد مذکور اقدام کرده‌اند، بنابراین سوءنیتی نداشته‌اند؛ لذا مستنداً به مواد ۲۷۰ و ۲۷۳ آیین دادرسی کیفری ضمن رد اعتراض معترض‌عنه، قرار منع تعقیب مذکور عیناً تأیید می‌گردد...». در این خصوص باید گفت:

**اولاً:** رابطه وکالت فیما بین خ. با ر. در موضوع فسخ مبیعه‌نامه مورخ ۷۶/۶/۸ در هیچ‌یک از مراحل رسیدگی، مورد تأیید دادگاه حقوقی و تجدیدنظر قرار نگرفت. به‌علاوه، جعلی بودن امضاء آقای خ. در وکالت‌نامه عادی ابرازی از سوی آقای ع. نیز توسط کارشناس مطرح و قطعیت یافته است.

بدین وسیله دریافت و حتی وصول هر تعداد چک از سوی ر. با توجه به روابط تجاری و ربوی (به گفته آقای ع.)، هیچ‌گونه اثری در عدم احراز وقوع بزه انتقال مال غیر از سوی دادگاه کیفری ندارد.

**ثانیاً:** افزون بر اینکه تاریخ چک‌های ادعایی دو سال بعد از وقوع بزه انتقال مال غیر است که در عدم احراز سوءنیت بلااثر است و در تاریخ ۷۸/۷/۱۲ اصلاً هیچ‌گونه چکی بین طرفین رد و بدل نشده تا به‌زعم قاضی تصور فسخ مبیعه‌نامه مورخ ۷۶/۶/۸ برای متهمین ایجاد گردد.

متأسفانه به‌دلیل عدم اجرای قواعد آمره آیین دادرسی کیفری در باب تحقیق و بازجویی، این نتیجه‌گیری قاضی بدون تمسک به ادله متقن و دادنامه‌های صادره از مراجع حقوقی ایجاد گشته است؛ زیرا بنا به ادعای آقای ع. و با ارائه ظهر مبیعه‌نامه مورخ ۷۶/۶/۸ (موجود در نزد خود) در محکمه حقوقی، شش فقره چک بابت فسخ مبیعه‌نامه به ر. داده است، حال آنکه قاضی به دو فقره از آنها اشاره می‌نماید!

**۸.۲.** بنا به استدلال دادگاه کیفری، چک‌های دریافتی توسط آقای ر. به شماره‌های ۹۳۰۸۴۷۰۰۰ به مبلغ ۳۴۰/۰۰۰ ریال، ۹۰۵۸۴۶ به مبلغ ۲۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال مورخ ۸۰/۴/۱۵ که جمعاً ۵۶/۰۰۰/۰۰۰ تومان می‌گردد، دلالت بر فسخ معامله بوده است.

چنین ادعایی عقل سلیم را به شگفتی وامی‌دارد. بدین نحو که شخصی در سال ۱۳۷۶ مالی را به مبلغ ۳۹ میلیون تومان خریداری نموده، در سال ۱۳۸۰ با دریافت مبلغ ۳۶ میلیون تومان چک معامله را فسخ می‌کند. حال آنکه قیمت مسکن در آن سال‌ها به سرعت رو به افزایش بوده، افزون بر آن، متهمین آپارتمان مذکور را در تاریخ ۱۳۷۸/۷/۱۲ به خانم ه.، رقبه موصوف را با مبیعه‌نامه به مبلغ ۶۱/۲۰۰/۰۰۰ تومان می‌فروشند، اما در سال ۱۳۸۰ بابت فسخ معامله به آقای خ. ۳۶ میلیون تومان چک می‌دهند.

### نتیجه

از مجموع مطالب پیش‌گفته چنین انتاج می‌گردد که رأی دادگاه برخلاف موازین قانونی است؛ زیرا علی‌رغم صدور قرار اناطه از سوی دادیار در سال ۱۳۸۷، دادگاه حقوقی حکم بر محکومیت خواندگان (متهمین) به تنظیم سند رسمی انتقال و تسلیم مبیع و صدور حکم بر ابطال سند رسمی شماره ۴۹۲۳۸ مورخ ۱۳۸۰/۷/۲۵ صادر کرده و قطعی شده است. با توجه به ماده مذکور قاضی دادگاه کیفری، ملزم به تبعیت از رأی دادگاه حقوقی بوده است؛ چون از منطوق و مفهوم ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری چنین مستفاد می‌شود که هرگاه رأی قطعی حقوقی مؤثر در احراز مجرمیت متهم و نیز در پرونده کیفری باشد، برای دادگاه کیفری لازم‌الاتباع خواهد بود. دادگاه به این موضوع مهم که از بدیهیات قضایی محسوب می‌گردد، بی‌توجه بوده است. دادگاه مکلف است براساس کیفرخواست، مبادرت به رسیدگی کند؛ لذا رسیدگی بدون کیفرخواست، برخلاف ماده ۳۳۵ قانون دادرسی کیفری می‌باشد. از آنجا که برخی از متهمین در پرونده، هیچ‌گاه در مرحله تحقیقات و رسیدگی حضور نیافته‌اند، دادگاه موظف بوده طبق مواد ۳۴۵ و ۳۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری، رسیدگی به پرونده را مفتوح نگاه دارد یا مبادرت به صدور حکم غیابی نماید.

قاضی مطابق ماده ۳۸۱ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی، پس از امضای رأی، حق تغییر آن را ندارد. در این پرونده، دادگاه با

توجه به رأی شماره ۹۹۲ مورخ ۱۳۸۷/۹/۱۳ صادره از شعبه ۱۰۳۴ دادگاه عمومی جزایی تهران که تصریح شده «... لذا مستنداً به بند ۱ شق ن ماده ۳ و تبصره ۱ ماده ۱۴ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب و اصلاحیه بعدی قرار صادره نقض می گردد. رأی صادره قطعی است» و علی رغم صدور رأی قطعی، بعد از هفت سال از تاریخ صدور، نقض قرار منع تعقیب اعلام داشته - قراری که در تاریخ ۱۳۷۸/۹/۱۳ نقض شده بود - «نقص» تلقی کرده، لذا از این طریق مبادرت به رسیدگی نموده است. با توجه به قاعده فراغ دادرس حق چنین کاری را نداشته، مورد از موارد تصحیح رأی هم نبوده است؛ بنابراین، تغییر حکم فقط در راستای ماده ۴۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری امکان پذیر است.

دادگاه، مواد ۱۶۰ و ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی و ماده ۳۶۰ قانون آیین دادرسی کیفری را رعایت نکرده است. بدین صورت که به اقرار متهم (فروش مال غیر)، کاملاً بی عنایت بوده و به دلایلی استناد نموده که فاقد وجهت شرعی و قانونی است؛ حتی به بند (چ) ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری در خصوص حاکمیت اعتبار امر مختومه توجه ننموده است؛ یعنی به رغم آنکه دادگاه حقوقی، حکم بر محکومیت خواندگان (متهمین) به تنظیم سند رسمی انتقال و تسلیم مبیع و صدور حکم بر ابطال سند رسمی شماره ۴۹۲۳۸ مورخ ۱۳۸۰/۷/۲۵ صادر کرده و قطعی شده است، دادگاه برخلاف مفاد ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی کیفری عمل نموده، پاسخ بازجویی ها در این پرونده به خط و کیل متهم است؛ در صورتی که بنا به تصریح قانون دادرسی کیفری، متهم باید خود شخصاً بنویسد.

دادگاه، اصل حاکمیت قانون در امور دادرسی موضوع ماده ۲ قانون آیین دادرسی کیفری را که تصریح دارد دادرسی کیفری باید مستند به قانون باشد، رعایت نکرده است. چون از متهمین (ا، ا، ل.) هیچ گونه تحقیق و بازجویی ای به عمل نیامده، چگونه است که دادگاه بدون بازجویی و تحقیق، عدم سوءنیت این متهمین را احراز نموده است؛ در صورتی که به موجب ماده ۳۵۹ قانون مذکور باید از متهم پرسش شود. متأسفانه باید گفت رسیدگی قاضی، مبتنی بر قانون نبوده است. دادگاه برخلاف ماده ۳ قانون آیین دادرسی کیفری عمل کرده، زیرا قاضی رسیدگی کننده به اعتراض به قرار منع تعقیب در سال ۱۳۷۸ در شعبه ۱۰۳۴

دادگاه جزایی همان قاضی‌ای بوده است که فی‌الحال. چگونه ممکن است که متهمین در آن زمان سوءنیت داشته‌اند، اما هم‌اینک با وجود آراء متقن حقوقی و محکومیت متهمین در دادگاه حقوقی، عاری و فارغ از سوءنیت گشته‌اند؟ این رأی با هیچ‌یک از اصول و موازین حقوقی سازگاری ندارد. اصولاً قاضی باید ضوابط عالی رفتار قضایی را که موجب اعتماد عمومی می‌گردد، به‌طور متعارف به نمایش بگذارد و نباید از بی‌طرفی که جزء حقوق مشترک دادرسی است، خروج و عدول نماید.

